

## و سنن پیامبر گرامی اسلام(1)

مبحث آداب و سنن نبی اکرم صلی الله علیه و آله دارای گستردگی فراوانی می باشد که در این مقاله به چند جنبه رفتاری ایشان می پردازیم...



مبحث آداب و سنن نبی اکرم صلی الله علیه و آله دارای گستردگی فراوانی می باشد که در این مقاله به چند جنبه رفتاری ایشان می پردازیم. البته از آن جهت که باعث خستگی خوانندگان عزیز نشود آن را به سه قسمت تقسیم می نمایم. روایاتی چند درباره پاره ای از سنن و آداب آن حضرت در معاشرت از جمله سنن و آداب آن حضرت در امر نظافت و نزهت آداب آن جناب در سفر روایاتی درباره آداب حضرتش در پوشاک و متعلقات آن آداب آن حضرت در خوردنی ها و آشامیدنی ها

1. مد معانی الاخبار به یک طریق از ابی هاله تمیمی از حسن بن علی علیهما السلام و به طریق دیگر از حضرت رضا، از آباء گرامیش از علی بن الحسین از حسن بن علی(ع) و به طریق دیگری از مردی از اولاد ابی هاله از حسن بن علی(ع) روایت شده که گفت: از دائی خود هند بن ابی هاله که رسول خدا را برای مردم وصف می کرد تقاضا کردم که مقداری از اوصاف آن حضرت را برای من نیز بیان کند، بلکه به این وسیله علاقه ام به آن جناب بیشتر شود او نیز تقاضایم را پذیرفت و گفت:

رسول خدا(ص) مردی بود که در چشم هر بیننده، بزرگ و موقر می نمود و روی نیکویش در تلالؤ چون ماه تمام و قامت رعنائش از قامت معتدل بلندتر و از بلند بالایان کوتاهتر بود، سری بزرگ و موپی که پیچ داشت و اگر هم گاهی موهایش آشفته می شد شانه می زد، و اگر گیسوان خود را بلند می نمود، از نرمه گوشش تجاوز نمی کرد. رنگی مهتابی و جبینی فراخ و ابروانی باریک و طولانی داشت و فاصله بین دو ابرویش فراخ بود، بین دو ابروانش رگی بود که در مواقع خشم از خون پر می شد و این رگ به طوری براق بود که اگر کسی دقت نمی کرد خیال می کرد دنباله بینی آن جناب است و آن حضرت کشیده بینی است، محاسن شریفش پُر پشت و کوتاه و گونه هایش کم گوشت و غیر برجسته بود، دهانش خوشبو و فراخ و بیشتر اوقات باز و دندانهایش از هم باز و جدا و چون مروارید سفید، و گردنش در زیبایی چنان بود که تو گویی گردن آهو است، و از روشنی و صفا تو گویی نقره است، خلقی معتدل داشت. فاصله بین دو شانهاش زیاد و به اصطلاح چهار شانها بود. بند دستهایش کشیده و محیط کف دستش فراخ و استخوان بندی آن و استخوان بندی کف پایش درشت بود. سرا پای بدنش صاف و استخوانهایش باریک و بدون برآمدگی بود، و گودی کف پا و دستش از متعارف بیشتر و دو کف قدمش محدب و بیشتر از متعارف برآمده، و هم چنین پهن بود، به طوری که آب بر آن قرار می گرفت، وقتی قدم برمی داشت تو گویی آن را از زمین می کند و به آرامی گام برمی داشت و با وقار راه می پیمود، و در راه رفتن سریع بود، و راه رفتنش چنان بود که تو گویی از کوه سرازیر می شود، و وقتی بجائی التفات می کرد با تمام بدن متوجه می شد، چشمهایش افتاده یعنی نگاهش بیشتر به زمین بود تا به آسمان، و آن قدر نافذ بود که کسی را یارای خیره شدن بر آن نبود، و به هر کس برمی خورد در سلام از او سبقت می جست.

راوی گفت پرسیدم: منطقتش را برایم وصف کن، گفت: رسول خدا(ص) دائما با غصه ها قرین و دائما در فکر بود و یک لحظه راحتی نداشت، بسیار کم حرف بود و جز در مواقع ضرورت تکلم نمی فرمود، و وقتی حرف می زد کلام را از اول تا به آخر با تمام فضای دهان ادا می کرد، این تعبیر کنایه است از فصاحت، و کلامش همه کوتاه و جامع و خالی از زوائد و وافی به تمام مقصود بود. خلق نازنینش بسیار نرم بود، به این معنا که نه کسی را با کلام خود می آزد و نه به کسی اهانت می نمود، نعمت در نظرش بزرگ جلوه می نمود، اگر چه هم ناچیز می بود، و هیچ نعمتی را مذمت نمی فرمود، و در خصوص طعام ها مذمت نمی کرد و از طعم آن تعریف هم نمی نمود، دنیا و نامالیامات آن هرگز او را به خشم در نمی آورد، و وقتی که حقی پایمال می شد از شدت خشم کسی او را نمی شناخت، و از هیچ چیزی پروا نداشت تا آن که احقاق حق می کرد، و اگر به چیزی اشاره می فرمود با تمام کف دست اشاره می نمود، و وقتی از مطلبی تعجب می کرد دستها را پشت و روی می کرد و وقتی سخن می گفت انگشت ابهام دست چپ را به کف دست راست می زد، و وقتی غضب می فرمود، روی مبارک را می گرداند در حالتی که چشم ها را هم می بست، و وقتی می خندید خنده اش تبسمی شیرین بود به طوری که تنها دندان های چون تگرگش نمایان می شد.

صدوق(علیه الرحمه) در کتاب مزبور می گوید: تا اینجا روایت ابی الفاسم بن منیع از اسماعیل بن محمد بن اسحاق بن جعفر بن محمد بود، و از این پس تا آخر روایت عبد الرحمن است، در این روایت حسن بن علی(ع) می فرماید: تا مدتی من این اوصاف را که از دایی خود شنیده بودم از حسین(ع) کتمان می کردم، تا این که وقتی برایش نقل کردم، دیدم او بهتر از من وارد است، پرسیدم تو از که شنیدی، گفت من از پدرم امیرالمؤمنین (ع) از وضع داخلی و خارجی رسول خدا(ص) و هم چنین از چگونگی مجلسش و از شکل و شمایلش سؤال کردم، آن جناب نیز چیزی را فروگذار نفرمود.

امام حسین(ع) برای برادر خود چنین نقل کرد که: من از پدرم از روش رفتار رسول خدا(ص) در منزل پرسیدم، فرمود: به منزل رفتنش به اختیار خود بود، و وقتی تشریف می برد، وقت خود را در خانه به سه جزء تقسیم می کرد، قسمتی را برای عبادت خدا، و قسمتی را برای به سر بردن با اهلش و قسمتی را به خود اختصاص می داد، در آن قسمتی هم که مربوط به خودش

بود، باز به کلی قطع رابطه نمی‌کرد، بلکه مقداری از آن را بوسیله خواص خود در کارهای عامه مردم صرف می‌فرمود، و از آن مقدار چیزی را برای خود ذخیره نمی‌کرد. از جمله سیره آن حضرت این بود که اهل فضل را با ادب خود ایثار می‌فرمود، و هر کس را به مقدار فضیلتی که در دین داشت احترام می‌نمود، و حوائج شان را برطرف می‌ساخت، چون حوائج شان یکسان نبود، بعضی را يك حاجت بود و بعضی را دو حاجت و بعضی را بیشتر، رسول خدا(ص) با ایشان مشغول می‌شد و ایشان را سرگرم اصلاح نواقص شان می‌کرد، و از ایشان درباره آموزش پرسش می‌کرد، و به معارف دینیشان آشنا می‌ساخت، و در این باره هر خبری که می‌داد دنبالش می‌فرمود: حاضرین آن را به غائبین برسانند، و نیز می‌فرمود: حاجت کسانی را که به من دسترسی ندارند به من ابلاغ کنید، و بدانید که هر کس حاجت اشخاص ناتوان و بی رابطه با سلطان را نزد سلطان برد، و آن را برآورده کند، خدای تعالی قدم‌هایش را در روز قیامت ثابت و استوار می‌سازد. در مجلس آن حضرت غیر این گونه مطالب ذکر نمی‌شد، و از کسی سخنی از غیر این سنخ مطالب نمی‌پذیرفت، مردم برای درک فیض و طلب علم شرفیاب حضورش می‌شدند و بیرون نمی‌رفتند مگر این که دل‌هایشان سرشار از علم و معرفت بود و خود از راهنمایان و ادله راه حق شده بودند.

سپس از پدرم امیرالمؤمنین(ع) از برنامه و سیره آن جناب در خارج از منزل پرسیدم، فرمود: رسول خدا(ص) زبان خود را از غیر سخنان مورد لزوم باز می‌داشت، و با مردم انس می‌گرفت، و آنان را از خود رنجیده خاطر نمی‌کرد، بزرگ هر قومی را احترام می‌کرد، و تولیت امور قوم را به او واگذار می‌نمود، همیشه از مردم برحذر بود، و خود را می‌پائید، و در عین حال بشیره و خلق خود را درهم نمی‌پیچید، همواره از اصحاب خود تفقد می‌کرد، و از مردم حال مردم را می‌پرسید، و هر عمل نیکی را تحسین و تقویت می‌کرد، و هر عمل زشتی را تقبیح می‌نمود، در همه امور میانه رو بود، گاهی افراط و گاهی تفریط نمی‌کرد، از غفلت مسلمین و انحراف شان غافل نبود، و درباره حق، کوتاهی نمی‌کرد و از آن تجاوز نمی‌نمود، در میان اطرافیان خود کسی را برگزیده تر و بهتر می‌دانست که دارای فضیلت بیشتر و برای مسلمین خیرخواه تر بود، و در نزد او مقام و منزلت آن کسی بزرگتر بود که موااسات و پشتیبانی‌اش برای مسلمین بهتر بود.

سید الشهداء(ع) سپس فرمود: من از پدر بزرگوارم از وضع مجلس رسول الله(ص) پرسیدم، فرمود: هیچ نشست و برخاستی نمی‌کرد مگر با ذکر خدا، و در هیچ مجلسی جای مخصوصی برای خود انتخاب نمی‌کرد، و از صدرنشینی نهی می‌فرمود، و در مجالس هر جا که خالی بود می‌نشست، و اصحاب را هم دستور می‌داد که چنان کنند. و در مجلس، حق همه را ادا می‌کرد، به طوری که احدی از همنشینانش احساس نمی‌کرد که از دیگران در نزد او محترم تر است، و هر کسی که شرفیاب حضورش می‌شد این قدر صبر می‌کرد تا خود او برخیزد و برود، و هر کس حاجتی از او طلب می‌کرد برنمی‌گشت مگر این که یا حاجت خود را گرفته بود، یا با بیانی قانع، دلخوش شده بود، خُلق نازنینش این قدر نرم بود که به مردم اجازه می‌داد او را برای خود پدری مهربان بپندارند، و همه نزد او در حق مساوی بودند، مجلسش، مجلس حلم و حیا و راستی و امانت بود و در آن صداها بلند نمی‌شد، و نوامیس و احترامات مردم هتک نمی‌گردید، و اگر احیانا از کسی لغزشی سر می‌زد، آن جناب طوری تادیبش می‌فرمود که برای همیشه مراقب می‌شد، همنشینانش همه با هم متعادل بودند، و می‌کوشیدند که با تقوا یکدیگر را مواصلت کنند، با یکدیگر متواضع بودند، بزرگتران را احترام نموده و به کوچکتران مهربان بودند، و صاحبان حاجت را بر خود مقدم می‌شمردند، و غریب‌ها را حفاظت می‌کردند.

و نیز فرمود: پرسیدم سیره آن حضرت در میان همنشینانش چگونه بود؟ فرمود: دائما خوش رو و نرم خو بود، خشن و درشت خو و داد و فریاد کن و فحاش و عیب جو و همچنین مداح نبود، و به هر چیزی که رغبت و میل نداشت بی میلی خود را در قیافه خود نشان نمی‌داد و لذا اشخاص از پیشنهاد آن مایوس نبودند، امیدواران را ناامید نمی‌کرد، نفس خود را از سه چیز پرهیز می‌داد:

1- مراء و مجادله

2- پر حرفی

3- گفتن حرف‌های بدرد نخور.

و نسبت به مردم نیز از سه چیز پرهیز می‌کرد:

1- هرگز احدی را مذمت و سرزنش نمی‌کرد.

2- هرگز لغزش و عیب‌هایشان را جستجو نمی‌نمود.

3- هیچ وقت حرف نمی‌زد مگر در جایی که امید ثواب در آن می‌داشت.

و وقتی تکلم می‌فرمود همنشینانش سرها را به زیر می‌انداختند گویی مرگ بر سر آنها سایه افکنده است، و وقتی ساکت می‌شد، آنها تکلم می‌کردند، و در حضور او نزاع و مشاجره نمی‌کردند، و اگر کسی تکلم می‌کرد دیگران سکوت می‌کردند تا کلامش پایان پذیرد، و تکلم شان در حضور آن جناب به نوبت بود، اگر همنشینانش از چیزی به خنده می‌افتادند، آن جناب نیز می‌خندید و اگر از چیزی تعجب می‌کردند او نیز تعجب می‌کرد، و اگر ناشناسی از آن حضرت چیزی می‌خواست و در درخواستش اسائه ادب و جفایی می‌کرد، آن جناب تحمل می‌نمود، به حدی که اصحابش در صد رفع مزاحمت او برمی آمدند و آن حضرت می‌فرمود: همیشه صاحبان حاجت را معاونت و یاری کنید، و هرگز ثنای کسی را نمی‌پذیرفت مگر این که به وی احسانی کرده باشد، و کلام احدی را قطع نمی‌کرد مگر این که می‌دید که از حد مشروع تجاوز می‌کند که در این صورت یا به نهی و بازداریش از تجاوز یا به برخاستن از مجلس کلامش را قطع می‌کرد.

سید الشهداء(ع) می‌فرماید: سپس از سکوت آن حضرت پرسیدم، فرمود:

سکوت رسول خدا(ص) چهار نوع بود: 1- حلم 2- حذر 3- تقدیر 4- تفکر.

سکوتش از حلم و صبر این بود که هیچ چیز آن حضرت را به خشم در نمی‌آورد و از جای نمی‌کند، و سکوتش از حذر در چهار مورد بود:

- 1- در جایی که می‌خواست وجهه نیکو و پسندیده کار را پیدا کند تا مردم نیز در آن کار به وی اقتدا نمایند.
  - 2- در جایی که حرف زدن قبیح بود و می‌خواست به طرف یاد دهد تا او نیز از آن خودداری کند.
  - 3- در جایی که می‌خواست درباره صلاح امتش مطالعه و فکر کند.
  - 4- در مواردی که می‌خواست دست به کاری زند که خیر دنیا و آخرتش در آن بود.
- و سکوتش از تقدیر این بود که می‌خواست همه مردم را به یک چشم دیده و به گفتار همه به یک نحو استماع فرماید، و اما سکوتش در تفکر عبارت بود از تفکر در این که چه چیزی باقی است و چه چیزی فانی. (1)
- این روایت را صاحب کتاب مکارم الاخلاق از کتاب محمد بن اسحاق بن ابراهیم طالقانی به طریقی که او به حسنین(ع) دارد نقل کرده (2)، مرحوم مجلسی هم در بحارالانوار فرموده (3)، که این روایت از اخبار مشهور است، عامه هم آن را در بیشتر کتاب‌های خود نقل کرده‌اند.
- 2- و در کتاب احیاء العلوم است که: رسول خدا گفتارش از همه فصیح تر و شیرین تر بود - تا آنجا که می‌گوید - و سخنانش همه کلمات کوتاه و جامع و خالی از زوائد و وافی به تمام مقصود بود، و چنان بود که گویی اجزای آنان تابع یکدیگرند، وقتی سخن می‌گفت بین جملات را فاصله می‌داد تا اگر کسی بخواهد سخنانش را حفظ کند فرصت داشته باشد، جوهره صدایش بلند و از تمامی مردم خوش نغمه تر بود. (4)
  - 3- و شیخ در کتاب تهذیب به سند خود از اسحاق بن جعفر از برادرش موسی بن جعفر از پدران بزرگوارش از علی(ع) نقل کرده که فرمود: از رسول خدا(ص) شنیدم که می‌فرمود: من مبعوث شده‌ام به مکارم اخلاق و محاسن آن. (5)
  - 4- و در کتاب مکارم الاخلاق است که ابی سعید خدری گفت: حیای رسول خدا (ص) از عروس بیشتر بود، و چنان بود که اگر چیزی را دوست نمی‌داشت ما از قیافه‌اش می‌فهمیدیم. (6)
  - 5- و در کتاب کافی به سند خود از محمد بن مسلم روایت می‌کند که گفت: شنیدم که حضرت ابو جعفر(ع) می‌فرمود: فرشته‌ای نزد رسول الله (ص) آمد و عرض کرد: خدایت مخیر فرموده که اگر خواهی بنده‌ای متواضع و رسول باشی و اگر خواهی پادشاهی رسول باشی، جبرئیل این صحنه را می‌دید رسول خدا(ص) از راه مشورت به جبرئیل نگرست، او با دست اشاره کرد که افتادگی را اختیار کن و لذا رسول الله (ص) در جواب آن فرشته فرمود: بندگی و تواضع را با رسالت اختیار کردم، فرشته مزبور در حالی که کلید خزانه‌های زمین را در دست داشت گفت: اینک چیزی هم از آنچه در نزد خدایت داری کاسته نشد. (7)
  - 6- و در نهج البلاغه می‌فرماید: پس باید که تاسی کنی به نبی اطهر و اطیب - تا آنجا که می‌فرماید - از خوردنی‌های دنیا اندک خورد، و دهان خود را از آن پُر نکرد و به آن التفاتی ننمود، لاغرترین اهل دنیا بود از حیث تهی‌گاه و گرسنه‌ترین شان بود از جهت شکم، خزائن دنیا بر او عرضه شد، لیکن او از قبولش استنکاف نمود، وقتی فهمید که خدای تعالی چیزی را دشمن دارد او نیز دشمن می‌داشت، و هر چیزی را که خدای تعالی حقیر می‌دانست او نیز تحقیرش می‌کرد، و ما بر عکس آن جنابیم و اگر از معایب چیزی در ما نبود جز همین که دوست می‌داریم دنیائی را که خدا دشمن داشته و بزرگ می‌شماریم دنیائی را که خدایش تحقیر کرده، همین برای شقاوت و بدبختی و نافرمانیمان بس بود، و حال آن که رسول الله (ص) روی زمین غذا می‌خورد، و چون بندگان می‌نشست، و کفش خود را به دست خود می‌دوخت، و بر مرکب ساده سوار می‌شد، و شخص دیگری را هم پشت سر خود بر آن حیوان سوار می‌کرد. آری به قلب و از صمیم دل از دنیا اعراض کرده بود، و پادش را در دل خود کشته و از بین برده بود، تا جایی که دوست می‌داشت زینت دنیا را حتی به چشم هم نبیند و دنیا را خانه قرار نمی‌دید. از این رو دنیا را به کلی از دل خود بیرون کرده، و یاد آن را از قلب کوچ داده، و از نظر دورین خود هم پنهان نموده بود. آری وقتی شخصی از چیزی بدش آید نظر کردن به آن را هم دوست نمی‌دارد، حتی دوست نمی‌دارد که کسی نزد او اسم آن چیز را ببرد. (8)
  - 7- و در کتاب احتجاج از موسی بن جعفر از پدرش و از پدرانش از حسن بن علی از پدرش علی (ع) روایت کرده که در ضمن خبری طولانی فرمود: رسول خدا (ص) از خوف خدای عزوجل آنقدر می‌گریست که سجاده و مصلايش از اشك چشم او تر می‌شد، با این که جرم و گناهی هم نداشت. (9)
  - 8- و در کتاب مناقب است که رسول الله (ص) آنقدر می‌گریست که بیهوش می‌شد، خدمتش عرضه می‌داشتند مگر خدای تعالی در قرآن فرموده که خداوند از گناهان گذشته و آینده تو، در گذشته است پس این همه گریه برای چیست؟! می‌فرمود: درست است که خدا مرا بخشیده، لیکن من چرا بنده‌ای شکرگزار نباشم، و همچنین بود بیهوشی‌های علی بن ابی طالب وصی آن حضرت در مقام عبادتش. (10)
- گویا سائل خیال می‌کرده که به طور کلی عبادت برای ایمنی از عذاب است، و حال آن که چنین نیست، بلکه روایاتی وارد شده که عبادت از ترس عذاب مانند عبادت بندگان از ترس موالی است، بنای پاسخ آن جناب هم بر این است که عبادت از باب شکر خدای سبحان است، و این چنین عبادت، عبادت کرام و قسم دیگری است از عبادت.
- و در ماثور از ائمه اهل بیت(ع) هم وارد شده که بعضی از عبادتها از ترس عقاب است و این عبادت نظیر عبادتی است که غلامان برای آقای خود و از ترس او انجام می‌دهند، و بعضی از عبادات عبادتی است که به طمع ثواب انجام می‌شود، این عبادت نظیر عبادت تجار است که از هر کاری سود آن را در نظر دارند، و بعضی از آنها عبادتی است که به خاطر ادای شکر

نعمتهای خدای سبحان انجام می‌شود. (11)

و در بعضی روایات از این قسم عبادت تعبیر شده به این که به خاطر محبت خدای سبحان انجام می‌شود، و در بعضی از روایات دیگر دارد که به خاطر این انجام می‌شود که خدا را اهل و سزاوار عبادت می‌بیند.

و ما در تفسیر جمله "سیجری الله الشاکرین" (12) در جلد چهارم ص 75 این کتاب درباره معنای این روایات به طور مفصل بحث کردیم، و در آنجا گفتیم که شکر در عبادت خدا، عبارتست از اخلاص نیت برای خدا، و شاکرین همان مخلصین (به فتح لام) از بندگان خدایند، و مقصود از آیه شریفه "سبحان الله عما یصفون. الا عباد الله المخلصین" (13) و امثال آن، همین مخلصین می‌باشند.

9- در کتاب ارشاد دیلمی است که ابراهیم خلیل (ع) وقتی به نماز می‌ایستاد جوش و خروشی نظیر هیجان و اضطراب اشخاص ترسیده، از او شنیده می‌شد، و رسول الله (ص) هم همین طور بود. (14)

10 - و در تفسیر ابی الفتوح از ابی سعید خدری روایت شده که گفت: وقتی آیه شریفه " و اذکروا الله کثیراً؛ و خدا را بسیار ذکر کنید" نازل شد رسول الله (ص) مشغول به ذکر خدا گشت تا جایی که کفار می‌گفتند این مرد جن زده شده است. (15)

11 - و در کتاب کافی به سند خود از زید شحام از امام صادق (ع) نقل می‌کند که فرمود: رسول خدا (ص) در هر روز هفتاد بار توبه می‌کرد، پرسیدم آیا هفتاد بار می‌گفت "استغفر الله و اتوب الیه"؟ فرمودند: نه، بلکه می‌گفت: "اتوب الی الله" عرض کردم رسول خدا (ص) توبه می‌کرد و گناه مرتکب نمی‌شد و ما توبه می‌کنیم و باز تکرار می‌نمائیم، فرمود: "الله المستعان؛ باید از خدا مدد گرفت." (16)

12- و در کتاب مکارم الاخلاق از کتاب: "النبوة" از علی (ع) نقل می‌کند که آن جناب هر وقت رسول خدا (ص) را وصف می‌کرد می‌فرمود: کف دستش از تمامی کف‌ها سخی‌تر و سینه‌اش از همه سینه‌ها جرأت‌دارتر و لهجه‌اش از همه لهجه‌ها و زبان‌ها راستگوتر و به عهد و پیمان از همه مردم وفادارتر و خوی نازنینش از خوی همه نرم‌تر و دودمانش از همه دودمان‌ها کریم‌تر و محترم‌تر، اگر کسی ناگهانی می‌دیدش از او هیبت می‌برد و اگر کسی با او از روی معرفت همنشین بود دوستش می‌داشت، قبل از او و بعد از او من هرگز کسی را مثل او ندیدم. (17)

13- و در کتاب کافی به سند خود از عمر بن علی از پدر بزرگوارش نقل می‌کند که فرمود: از جمله سوگندهای رسول خدا این بود که می‌فرمود: "لا و استغفرالله؛ نه، و از خدا آمرزش می‌خواهم". (18)

14- و در احیاء العلوم است که آن جناب وقتی خیلی خوشحال می‌شد زیاد دست به محاسن شریف خود می‌کشید. (19)

15- و نیز در همان کتاب است که: رسول خدا (ص) سخی‌ترین مردم بود، به طوری که هیچ وقت درهم و دیناری نزدش نمی‌ماند، حتی اگر وقتی چیزی نزدش زیادی می‌ماند و تا شب کسی را نمی‌یافت که آن را به او بدهد، به خانه نمی‌رفت تا ذمه خود را از آن بری سازد و آن را به محتاجی برساند، و از آنچه خدا روزیش می‌کرد بیش از آذوقه يك سال از خرما و جوی که در دسترس بود برای خود ذخیره نمی‌کرد و ما بقی را در راه خدا صرف می‌کرد، کسی از آن جناب چیزی درخواست نمی‌کرد مگر این که آن حضرت حاجتش را هر چه بود برآورده می‌نمود، و همچنین می‌داد تا آن که نوبت می‌رسید به غذای ذخیره يك ساله‌اش از آن هم ایثار می‌فرمود، و بسیار اتفاق می‌افتاد که قبل از گذشتن يك سال قوت خود را انفاق کرده و اگر چیز دیگری عایدش نمی‌شد خود محتاج شده بود.

غزالی سپس اضافه می‌کند که: رسول خدا (ص) حق را انفاذ می‌کرد اگر چه ضررش عاید خودش و یا اصحابش می‌شد.

و نیز می‌گوید: رسول خدا (ص) دشمنان زیادی داشت و با این حال در بین آنان تنها و بدون نگرهبان رفت و آمد می‌کرد.

و نیز می‌گوید: که هیچ امری از امور دنیا آن جناب را به هول و هراس در نمی‌آورد.

و نیز می‌گوید: رسول خدا (ص) با فقرا می‌نشست و با مساکین هم غذا می‌شد و کسانی را که دارای فضائل اخلاقی بودند احترام می‌کرد، و با اشخاص آبرومند الفت می‌گرفت، به این معنی که به آنان احسان می‌نمود، و خویشاوندان را در عین این که بر افضل از آنان مقدم نمی‌داشت صله رحم می‌کرد، به احدی از مردم جفا نمی‌نمود، و عذر هر معتذری را می‌پذیرفت.

و نیز می‌گوید: رسول خدا (ص) هیچ دقیقه‌ای از عمر شریفش را بیهوده و بدون عملی در راه خدا و یا کاری از کارهای لازم خویشتن نمی‌گذراند، و گاهی برای سرکشی به اصحاب خود به باغات ایشان تشریف می‌برد، و هرگز مسکینی را برای تهی دستی و یا مرضش تحقیر نمی‌کرد و از هیچ سلطانی به خاطر سلطنتش نمی‌ترسید، آن فقیر و این سلطان را به يك نحو دعوت به توحید می‌نمود. (20)

16- و نیز در کتاب مزبور می‌گوید: رسول خدا (ص) از همه مردم دیرتر به غضب در می‌آمد و از همه زودتر آشتی می‌کرد و خشنود می‌شد و از همه رؤوف‌تر به مردم بود و بهترین مردم و نافع‌ترین آنان برای مردم بود. (21)

17- و نیز در آن کتاب می‌گوید: رسول خدا (ص) چنان بود که اگر مسرور و راضی می‌شد مسرت و رضایتش برای مردم بهترین مسرت‌ها و رضایت‌ها بود، اگر موعظه می‌کرد موعظه‌اش جدی بود نه به شوخی، و اگر غضب می‌کرد - و البته جز برای خدا غضب نمی‌کرد - هیچ چیزی تاب مقاومت در برابر غضبش را نداشت، و هم چنین در تمامی امورش همین طور بود، وقتی هم که به مصیبتی و یا به ناملامی برمی‌خورد امر را به خدا واگذار می‌کرد، و از حول و قوه خویش تبری می‌جست و از خدا راه چاره می‌خواست. (22)

معنای توکل بر خدا و تفویض امر به او و تبری از حول و قوه خویشتن و راه چاره از خدا خواستن همه به هم مربوط و برگشت همه آنها به يك اصل است و آن این است که برای امور استنادی است به اراده الهی‌ای که غالب بر هر اراده دیگری است و هرگز مغلوب نمی‌شود و قدرت الهی‌ای که مافوق هر قدرت و غیر متناهی است، و این خود معنا و حقیقتی است که کتاب خدا

و سنت رسول گرامیش متفقاً مردم را به اعتقاد بر آن و عمل بر طبق آن دعوت کرده‌اند، قرآن کریم می‌فرماید: " و علی الله فلیتوکل المتوکلون." (23) و نیز می‌فرمود:

" و افوض امری الی الله" (24) و نیز می‌فرمود: " و من یتوکل علی الله فهو حسبه." (25) و نیز می‌فرماید: "الا له الخلق و الامر" (26) و نیز می‌فرماید: " و ان الی ربك المنتهی" (27) و غیر از اینها آیات، و روایات در این باره از حد شمارش افزون است.

و متخلق به این خلق‌ها و متداب به این آداب شدن علاوه بر این که آدمی را در مسیر حقایق و واقعیات قرار داده و عملش را منطبق بر وجهی می‌سازد که بر حسب واقع باید آن طور واقع شود و علاوه بر این که آدمی را مستقر در دین فطرت کرده، که حقیقت هر چیزی و نشانه حقیقت بودن آن برگشت حقیقی آن است به خدای سبحان، کما این که خود فرمود: "الا الی الله تصیر الامور" (28) علاوه بر این، فائده مهم دیگری دارد، و آن این است که اتکا و اعتماد انسان بر پروردگارش - در حالتی انسان را آشنای به پروردگاری می‌کند که دارای قدرت غیر متناهی و اراده‌ای قاهر غیر مغلوب است - اراده‌اش را چنان کشش داده و عزمش را چنان راسخ می‌کند که موانعی که پیش می‌آید، در او رخنه نکرده و رنج و تعبیه که در راه رسیدن به هدف می‌بیند خللی در او وارد نمی‌سازد و هیچ وسوسه شیطانی که به صورت خطوره‌های وهمی در ضمیر انسان خودنمایی می‌کند آن را از بین نمی‌برد.

پی نوشت ها:

- 1- معانی الاخبار، انتشارات اسلامی، ص 79، ج 1.
- 2- مکارم الاخلاق، ط اعلمی، ص 11.
- 3- بحار الانوار، ط اسلامی، ج 16، ص 161.
- 4- احیاء العلوم، ج 7، ص 1305.
- 5- بحار، ج 16، ص 287، ج 142، از امالی شیخ صدوق.
- 6- مکارم الاخلاق، ص 17.
- 7- کافی، ط دارالتعارف، ج 2، ص 122، ج 5.
- 8- نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ط دار احیاء کتب العربی، ج 9، ص 232.
- 9- احتجاج طبرسی، ط دارالنعمان، ج 1، ص 331.
- 10- مستدرک الوسائل، ج 2، ص 295/ درالمنثور، ج 6، ص 70، ط بیروت.
- 11- بحار الانوار، ج 70، ص 255، ج 12.
- 12- سوره آل عمران/ آیه 144.
- 13- منزّه است خدا از آنچه که آنها توصیفش می‌کنند مگر بندگان مخلص او. سوره صافات /160.
- 14- ارشاد القلوب، ج 1، ص 105.
- 15- درالمنثور فی التفسیر بالمأثور، ج 5، ص 205.
- 16- کافی، ج 2، ص 432.
- 17- مکارم الاخلاق، ص 18.
- 18- کافی، ج 7، ص 463، ج 20.
- 19- احیاء العلوم، ج 7، ص 140.
- 20- احیاء العلوم، ج 7، ص 120.
- 21- احیاء العلوم، ج 7، ص 115.
- 22- احیاء العلوم، ج 7، ص 120.
- 23- پس باید که توکل کنندگان تنها بر خدا توکل کنند. سوره ابراهیم/ 12.
- 24- و امر خود را واگذار به خدا می‌کنم. سوره مؤمن/ 44.
- 25- و کسی که بر خدا توکل کند پس همان خدا ضامن و کفایت کننده اوست. سوره طلاق/ 3.
- 26- آگاه باشید که برای اوست آفرینش و همه امور عالم. سوره اعراف/ 54.
- 27- و بدرستی نهایت و سرانجام هر چیزی به سوی پروردگار تو است. سوره نجم/ 42.
- 28- سوره شوری/ 53.